

ابو الخير ليس له كفا  
 اعز كان غرته ضيا  
 له المجد المقدم والثناء  
 قديم المجد ليس له خفا  
 وفاضلها اذا التمس القضاء  
 وباسا حين تنسكب الدماء  
 كان قلوبا اكثرهم هواء  
 عليه حين تبصره البها

طويل الباع املس شيطي  
 اقب الكشم اروع ذي فضول  
 اني الضيم ايلج هبرزي  
 ومعقل مالك وربع قهر  
 وكان هو الفتى كرما وجودا  
 اذا هاب لكياة الموت حتى  
 مضى قد ما بذي رأى حسيب

در سيرة ابن بشام و مسامرات محي الدين حسين

مسطور است که مرانی مزبور در فوق را روی قبل از فوت پدر خود گفته بامعنی که جناب عبدالمطلب  
 در مرض موت خود روی دام حکیم البیضاء و امیمه و بره و صفیه و عاتکه را که دختران او بودند نزد  
 خود خوانده فرمود مرثیه بانی که بعد از فوت من خواهید گفت قبل از من بگوئید و هر یک از آنها  
 برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مزبوره را روی در آنوقت نظم کرد و مرانی خواهران او نیز در  
 محل خود مذکور خواهد شد این اشیر کو حیح از فرزندان صحابه با اسم روی مشهوره بوده و نفر از آنها  
 روی بنت حارث و روی بنت عبدالمطلب میباشد که شرح حال آنها نگاشته شد و نفر دیگر  
 یکی روی بنت کریمه در عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است و بهین ملاحظه عفان و ولید را این  
 روی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبدالمطلب است دیگر روی بنت الاعمش که بختی سعید بن زید یکی  
 از عشره مبشره است او را نفرین نموده و او ابتدا که رشد و عاقبت بجای افتاده در گذشت  
 علاوه برین چهار زن یک نفر زن دیگر ستماء باروی بوده چون معروف باقم موسی میباشد در  
 حرف الف و میم ذکر او بیاید اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفه ابو بکر و خواهر بزرگ  
 است مادرش قیده یا قیتله دختر عبد الغرا بوده اسمها از برین عوام که یکی از عشره مبشره است در  
 سلک از دواج در آورد و عبد القدر بن زبیر که در سن هفتاد و سه سالگی در خانه کعبه اجلها الله تعالی  
 بنظم حجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبد الله بعد از زید بن  
 معاویه نه سال در که معظم خلافت کرد و حجاج با مر عبد الملک بن مروان اموی آن بلذوه تعالی

محاصره نمود و از بالای کوه ابوجیس سخنیه بجا نه خدا انداخت و شهر را گرفت و عبد الله در حقه شهادت  
 رسید و قبل از شهادت مشاورتها با مادر خود اسماء نمود که ذکر آن خالی از فایده نیست (بعد از آنکه عبد الله  
 بن زبیر با دو هزار نفر از همراهان و اهل و کسان خود هفت ماه در مکه محصور ماندند از طول محاصره  
 و سختی و عدم آذوقه همراهان او بجان رسیدند و از حجاج امان خواسته ازین بلده مقدسه خارج شدند  
 حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشته فرستند و با او ماندند که پیشش بیرون  
 و مادرش اسماء و معدودی از اصداق او در آنوقت این پسر نزد ذات النطاقین آمد و گفت ای مادر  
 همراهان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان درین سختی ترک من گفتند انیک قلیلی  
 که ماند و اندک آنجا هم پیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت اگر من تسلیم شوم حجاج و یاران او  
 هر مطلبی که اظهار نمایم رد خواهند کرد ای تو در این باب حسیت اسماء گفت ای فرزند تو خودت کایف خویش را  
 بهتر میدانی اگر در حقیقت خود تردیدی نداری و بر یقینی که خلق را بجز دعوت مسلمانان مقاومت کن  
 و ثابت قدم باش و بان که اصحاب تو بدرجه رفیع شهادت فایز شده اند خود را مقهور بنی امیه  
 ساز و مجبور و مطیع آنها مشو اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بدینده بوده که جمعی از بندگان خدا را  
 و حیوای نفس بسلامت داده اگر کوئی من محترم ولی سبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز  
 تنگین و تسلیم ندارم گویم اینکار از ادکان نیست مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون غنقریب برید اهل  
 میرسد پس همان به که حالا با نام نیک براه آخرت روی و از دور روزی زندگانی دنیا نیندیشی عبد الله  
 گفت ای مادر تیرسم شامیان مرا شکنجه و ضراب کنند و بدارزند ذات النطاقین گفت ای فرزند  
 که سفند که گشته شد اگر پوست از او برکشند مثل غلغله از باری تعالی یاری خواه و در غم خود را سخاوت  
 عبد الله سر ما در خود بوسید و گفت ای مادر من هم بهین عقیده هستم و از اول عمر بحیث عاریت و مری  
 ناپایداری نسبت به ام و در اینکار که در آن میباشم داخل نشده ام مگر برای اینکه نگذارم حلال خدا را حرام  
 کنند و دست از دوستی خداوند بدارند و تو نشدیدی و تائید برای من نمودی من امروز گشته خواهم شد  
 مبادا از مرگ من مناسف شوی کار خود را بنی ابا زکریا سپر تو تا کنون از کتاب منگرمی ننموده و بر  
 فسق و فجور زفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری گزیده و هر وقت کسی امان  
 داده با او غدرو مکر کرده و عهدا بمسلمانی و مابسی جور و ظلم روا داشته است مکاری عمال خود را

مذاهب و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست بارالها آنچه گفتم برای تزکیف نفس خود نیست محض تسلیت  
 ما در گفته ام که در این حال متاسف نباشد اسماء گفت ای فرزندانم امیدواریم که صبر من در حق تو جمیل باشد اگر  
 مغلوب گردیده پیش از من درگذشتی بلاق تو اسباب اجر من خواهد بود و اگر غالب آیدی سرور بشوم  
 قدم پیش نه تا مال کار معلوم کرد و این نیز گفتم ایما در خدا ترا جزای خیر و بد از دعا فرو گذارین اسماء  
 گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهیم کرد اگر دیگری بیاطل قتال نموده تو حقا جهاد سینمائی انگاه اسماء  
 بدعا پرداخت گفت فدایا بقیام لیل و صوم هفت رعبه الله و باطاعتی که بمن و پدرش کرده رحمت  
 خود را شامل حال او دارم و او را بتوسیر دم و هر چه برای او مقدر کرده بدان اضی شده ام و در این حال مرا  
 باجر و صواب و شاکرین نایل دار پس این نیز در کتبه های مادر خود را گرفته بوسید مادرش گفت و داع یحیی  
 عبدالله گفت بی برای و داع آمد ام چه بجان میکنم که امروز بدر و در زندگانی نمایم اسماء گفت برو و از روی  
 بصیرت برو و اما بیایا نیز من با تو و داع کنم این بخت و فرزند را در آغوش کشید و شکام معالقه دست  
 ذات الطاقین بزبانی که عبدالله پوشیده بود خورد گفت چنانکه از روی شهادت دارند جوین یا بکنان  
 میگذرانند این نیز گفتم من نیز امضی همینان قلب تو پوشیده ام اسماء گفت درع مرا مطمئن نخواهد ساخت آن  
 یزید من عبدالله زره خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و دستها را بر کمر زد و روبرو معالقه نمود

ابی اذا اعرف یوی اصبر  
 اذ بعضهم یعرف ثم ینکر

حالتی که این جن را می خواند بدیت  
 و اما یعرف یومه الحس

اسماء چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود و بدان تو ابو بکر و زبیر بودند و جدّه  
 توصیفه است با جمله این زبیر مثل شیر حمله بر لشکر حجاج نمود و پس از قدری معالقه بکشته دو رکعت نماز در مقام  
 ابراهیم کرده باز متوجه قتال شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه مقدم بود از ماه جمادی الاخری از  
 سال هفتاد و سیم هجرت و عبدالله نیز در این سال در تن به قتل دو سه سالگی بود و عینکه عبدالله تقبل رسید  
 شامیان از فرط مسترت بکبیر گفتند عبدالله بن عمر گفت چون عبدالله بن زبیر متولد شد و منین تکبیر گفتند  
 و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده تکبیر میگویند و اینکلام ناظر است بطلبی و ان منیت که بود میگفتند  
 ما سلبین را مسخر ساخته ایم و دیگر طفلی از آنها بوجود نخواهد آمد باری پروردگار که زبیر را طاهر نموده درختین  
 سال هجرت عبدالله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این رو تکبیر گفتند خلاصه حجاج سر عبدالله را بشام

نزد عبد الملک فرستاد و جسد او را در حجون یعنی در قبرستان که مخطره در محلی که در طرف راست کوه اقبوس  
 واقع بود به ارشید اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازت و نداد اسماء نخواست از حجاج درخواست  
 نماید لهذا امر حجاج عبد الملک کردید و او بخواست امر کرد و جسد عبد القدر را به مادرش تسلیم کند و پس از تسلیم قبیل  
 و کفن او پرداخته بخمد را در حجون مدفون ساخت بنا برین جسد عبد القدر بر سر دار بود که از کوه تبرک  
 رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زنده نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشت بود  
 در گذشت و ویسی مروج در خوابها مشاهده کرد که جسد این پیر در سال تمام بر سر دار بود ولی انچه ضعیف است  
 در صحیح مسلم سطور است که جسد عبد القدر بر راقب و بر او انداختند و مادرش هم بزودی در گذشت  
 این اثر در کامل گوید پس اقول عبد القدر حجاج ذات النطاقین را خواست که مجلس او حاضر شود و او قبول نکرد  
 تا نیا با تمهید امر با حضار او و مشارالیهما باز تکلیف نمودند و قسیم ذات النطاقین خود بحضور حجاج با کفایت درین طریقه  
 که عبد القدر با آن بست ما کردم مرا چگونه یافتی اسماء گفت ترا چنان یافتم که دنیا می سپردم از خراب کردی و  
 آخرت خود را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است ان فی القیاف کذا یا و سیر العینی در طایفه  
 ثقیف یکفر کتاب و یکفر با کتبتند است و آن طایفه کتبتند قولی این حدیث را مسلم در صحیح خود ذکر کرده  
 است در اسد الغابه در ترجمه حال این پیر چنین سطور است که او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش  
 رفت و او را بحال شکایت گفت باید مرد و در حالی یافت مادرش و جواب گفت کویا بمرگ شایق شده  
 اما من تا تو را در کی از دو حال تنبیم راضی گردن منبیم یا باید تو سعادت شهادت فایز شوی و فقیر و مرا  
 عن الله ذخیره باشد یا غلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبد القدر از استماع این سخن منبیم نموده روزیکه عبد القدر  
 مقبول میشد نزد مادر رفت اسماء با و گفت ای فرزند ما با دا از بیم طایف قبول امری راضی شوی که عاری بر  
 تو در آن باشد و الله العظیم ضربت شمشیر با وجود عزت بهتر از آن زیاده خوردن با ما نیست اسماء به ذات  
 النطاقین در حرف ذال گفته خواهد شد اسماء به بنت عبد القدر از شوآن قبیله بنی عذره است  
 مثل معروف لا عظم بعد عروس را و گفته و از امثال مشوره عرب گردیده است ابو الفضل میدانی  
 در مجمع الامثال کعبه اسماء از قبیله بنی عذره در سنک از دواج عمر اده خود که عروس نام داشت  
 سنک کردید ولی پس از چندی عروس در گذشت و پس از فوت شوهر و بیکر اسماء را در جهالت نگاه  
 خود در آورد و این شخص زشت روی بود و از دینش رایحه گریه ستم میشد و هتیکه شوهر دوم اش او را

تقیله خود میرد اسماء گفت اذن بدو بر سر قبر عمزاده خود و خود س قدسی که کینان بخش با اجازه داد و اسماء

ابیکت یا عروس الاعراس  
مع اشیا لا یعلها الناس

بر سر قبر عروس رفته این عبارات را اظهار نمود  
یا ثعلبانی اهله واسد اعند لباس

یعنی که میگویم بر تو ای عروس عروسهای سبک در میان کسان خود در علم و بردباری بملائمت و باه بودی در موقع  
جنگ و غیر بشیر شایسته دانی و در توصفات حمیده دیگر بود که مردم از آن بخیر بودند شوهر ثانی اسماء گفت

کان عزالمهتة غیر نقاس

ان صفاتی که عروس داشت مردم خبر نداشتند چه بود  
و یعل السیف صیحات باس

یعنی در وقت شهادت بر او نغافل و تساهل نمیشد

و هنگام فرار از شر با استعمال شمیر میرد است بعد از آن باز اسماء مبدح عروس پر دانت گفت  
یا عروس الاعرة الازهر الطیب الجیم الکریم المحضر مع اشیا له لا تذکر

یعنی ای عروس توجیهه دشمنانی دانی و خلق تو پاکیزه بود و محاسن دیگر نیز دانی که زبان نیاید بار شوهر اسماء پسید

کان عیوفا للحناء والمنکر  
البر غیر اعسر

که آنصفاست که عروس داشت بر زبان آوردی چه بود  
طیب لکمه غیر انجر

یعنی عروس از کابهای بدگراست داشت و خوشبوی بود و از دهنش رایحه کریمه است شام نمیشد شوهر شام  
دانت که هر دو آخری کنایه باوست آخر الام چون خواست حرکت کنند اسماء عطر دادن خود را بر دانت  
و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را بر بنداری است گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس  
دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شد یعنی بجای مثل فربور لافحیا عطر بعد عروس گفت  
و شرح آنرا از بنفیر دانسته که شخصی در شب فاف از زوجه خود رایحه کریمه شام نمود از او پرسید از عطر یا  
چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و پنهان کرد و ام شوهر گفت لافحیا عطر بعد عروس یعنی عطر پس  
از عروسی کردن معنی ندارد این گفته مثل شد و در موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف  
و استعمال آن شود و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء بنت عمیس زنی صحابیه و دختر عمیس بن  
سعد و زوجه جناب جعفر طیار بوده و عمیس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از  
این زن و نه نفر زن دیگر مدح فرموده و آنها را اخوات ثومنات خوانده و این تصدیق حضرت به  
ایمان آنخانمها فی الحقیقه شانی عمده برای آنها ثابت نمایند و این زن نیز نفر خواهر ندادنیک مادر و مادری

بند بنت عوفت که در این انماست و شرح حال آن در حرف با بیاید و بعضی گفته اند اخوات مومنات نه  
 نقره بهشت خواهر و یک مادر که همان بنت عوف باشد با بجا اسماء بنت عمیس در ابتدای اسلام باشند و خود  
 جناب جعفر طیار همیشه رفت و در اینجا عبدالله و عون پسران جعفر از بطن او بوجود آمد پس از آن به مدینه منوره آمدند  
 بعد از شهادت جعفر طیار با بی شوهر کرد و محمد بن ابوبکر را مادر شد و پس از ابوبکر در جهاله نکاح علی امیرالمؤمنین  
 علیه الصلوٰة والسلام داخل شد و یکی بن علی بوجود آمد اسماء بنت عمیس را شرف دیگر نیز حاصل آمد و آن این  
 بود که خواهر اعمی او میمونه بنت بحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم کردید و خواهر دیگر او ام  
 الفضل لبانه زوجه جناب عباس بن عبدالمطلب بود و خواهر صلی و بطنی او سلمی بنت عمیس همسری حمزه سیدالشهدا  
 شرف هست و بلاخطات فرورده است که در وصف اسماء بنت عمیس گفته اند وی اکرم الناس اصحابها  
 یعنی اسماء از حیثیت و امانت و بائی که بهرسانیده اشرف ناس است در عین تقصیم عین بر وزن نیر است  
 اسماء بنت محمد محدثه است جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد بن  
 اسماء که از معارفیت از بطن او بوجود آمده می فرورده چند کتاب حدیث بر یکی بن عدان محدث  
 قرائت کرده و بعد از آن آنها را بقرات تدریس نموده است و درین خود سفرد بوده فیوض و فضایل  
 و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بارها زیارت خانه خدا مشرف شده و ولادت  
 او در آخر سال شصت و سی و هشت هجری و وفات او در یکشنبه هفتصد و سی و سه و در آن زمان از نیکو  
 روایت حدیث احدی از او مقرر نموده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی دو سال قبل از او  
 یعنی در ربع الاول سال هفتصد و بیست و سه درگذشته این روای در تلمیح المختصر و مدح اسماء بنت  
 کذلک فلتکن اخت ابن صصری

بعضی این  
 در حق  
 عوفت

تفوق علی الشافعی و شیبا	وما التانیث لاسم الشمس عیبا
کذلک فلتکن اخت ابن صصری	طراز القوم انی مثل هذا

و مقصود ازین صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنت یزید الاضمار تبه دختر  
 یزید بن التکون الاشجلی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابه بوده بفضاحت بیان موصوف و معروف  
 روزی از طرف سایر زنان صحابه مامور و بجنود حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد  
 بانی انت و اتمی یا رسول اللہ انا و اقدو النساء الیک ان اللہ عزوجل العیثک الی الرجال و النساء کافه  
 فانت الیک و به الیک و انا معشر النساء محصورات مقصورات قوا ید یونکم و مقفنی شمو انکم و

و حالات اولادکم و انکم منسب الرجال فضلتهم علينا باجمع و ابجاعات و عیاده المرضی و جنود البجائز و ابج بوج  
 و افضل ذکات الجهاد فی سبیل اللہ عزوجل و ان الرجل اذا خرج حاجا او معتمرا او محجا بذخفظنا لکم اموالکم  
 و غزواتکم و رزقکم اولادکم نشارکم فی بذالاجر و انحراد یعنی پدر و مادر و بنفدای تو بادای پیغمبر خدا من  
 از جانب جمعی نشوان بحضور مبارک تو آمده ام ترا خدای عزوجل سبوت بر کافه زمان و مردان فرموده و ما بتو  
 خدای تو ایمان آورده ایم و ما جنس نشوان در پس پرده مجوس و در خانه های شوهر با خانه نشین بستیم و محل شہوت  
 میباشیم و فرزندان شما از ما بوجود میآیند و شما جماعت مردان بواسطه حضور در جوامع و گذاردن نمازهای جمعی  
 و عیادت بیماران و شمع جنازه ها و جهای مکرر بر افضل و برتری دارید و افضل از همه این اعمال که مخصوص است بشما  
 مردان جهاد فی سبیل اللہ میباشد و چون شما مردان برای حج و عمره یا بعزم جهاد حرکت کنید و ما اموال شما  
 حفظ کنیم و برای لباس شما ایمان برسیم و فرزندان شما را نگاهداری و تربیت میباشیم در صورت ایما با اجر  
 و عمل خیر شما شکر می داریم یا نه حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ پس از استماع این عراض روی مبارک را به  
 اصحاب کرده فرمودند در امثال این مقامات مقاله بهتر از آنکه این بیان نمود کشیده اید اصحاب  
 عرض کردند کمان منکیم هیچ زنی باین جن محاضر و مفاوضه کشیده باشد بعد از آن سیدنا ام علیہ الصلوٰۃ  
 و السلام با سماء بنت یزید خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بزخالی که از جانب هست  
 نزد من آمد و بفرمان که اگر نشوان با ازواج خود خوش رفتاری کنند و انهار از خود خوشنود دارند همین  
 عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل میباشد اسماء بنت یزید بنا بر مسطورات  
 این اشیر اسماء بنت زنی صحابیه و خاله زاده معاذ بن جبل که از کبار صحابه میباشد بوده و شجاعت و قوت  
 قلب مردان داشته در غزوه یرموک باستون چادر خود نه نفر از کفار را بر او عدم فرستاده است اسماء  
 بنت شمس الدین دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن محدث و مادر شیخ نقی الدین بوده و پنهان قبل از وفات  
 این حجر مقدسی متولد گردیده و در کتاب بنام الغر ذکر او شده است در ماه رجب سال شصت و چهل هفت  
 قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا بشخص سلی نام شوهر کرده بعد با در سلک ازواج علماء الدین مقرر میسک  
 گشته است در هر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوی و متکلم بوده و آینه الرحیم که شرح حال او  
 بیاید خواهر این سبب اسماء العامریه ادبیه بوده است از ان بنی عامر از ابالی اندلس ساکن  
 بلده اشبیلیه و در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته قصیده برای صیانت خانه و امول خود با بر

الموحدین عبد المؤمن علی بن کاشان که بود اول این

عرفنا النصر والفتح المبینا

لسیدنا امیر المؤمنین

اذا کان الحدیث عن المعالی

رایت حدیثکم فیها شجونا

در او اخرازمی صیده اسماء عامریه بوضع خوب

و مناسب حسب و نسب خود را بر امیر المؤمنین معلوم ساخته و اینکار را بوجهی احسن پرداخته است  
 اسماء عبرت از نوان اسلامبول و دختر احمد قاسم خاصه کیان خاصه و زوجه محمود جلال الدین  
 خطاط مشهور و در حسن خط بدرجه شوهر خود کشته دارد این نون چون از شوهر خود تعلیم خط گرفته و جلال  
 الدین میل و رغبتی تمام نکات خط را با خود طوری برای او ترقی حاصل کرده که خط اسماء با خطوط او عمر  
 عمر جلال الدین بیکدرجه و پایه بوده است و بسیار چیزها اسماء نوشته و جلال الدین با اسم خود رقم  
 کرده است و از خطوط ممتاز اسماء که رقم کرده و دیده شده است لوحه است که تاریخ آن هزار و  
 دویست و بیست و دو می باشد علاوه بر زمانی که اسم اسماء متما بوده و در این کتاب شرح حال این  
 ورج شد این نام را در فرزند اسماء نام ذکر نماید و میگوید که همه صحابه بوده اند و از آنهاست  
 اسماء بنت عوف مشوقه عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شعرای عرب است و معروف بر قش و اسماء بنت  
 عوف عماده اوست و باجرای این عاشق و معشوق در زمین الاسواق مسطور است و چون قش در  
 لغت عرب معنی زمین است و عمرو بن سعد بنا بر جودت طبعی که داشته اشعار خود را بحسن و انواع  
 زمین زمین می ساخته معروف بر قش شده و مهمل را نیز بر قش می گفته اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و  
 مهمل در چند موضع و محل ذکر شده اند و هر چه برادر زاده امر چون با و شباهت داشته لطف قش

اصغر گردیده و بعضی گفته اند چون عمرو بن کعب

الذاریق و الرسوم کما

وقش فی ظهر الادیم قلم

معروف بر قش شده و این نیز بعید نیست چه

در شعرای عرب اشخاصی هستند که بتغیری از غیرات خود لقب گردیده اند و سیوطی در اخرازمی  
 مزمع فصل مخصوصی در احوال آنها نگاشته است و عجب آنکه در عرب بعضی از مردها بوده موشوم با اسماء  
 ابن الحارث و اسماء ابن ربیع که از صحابه بوده اند و اسماء ابن حارثه القزازی که جوالمزدی مشهور  
 و از تابعین بشمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل و خیل بوده اعتما و از جواری معتد  
 بن عباده سلطان بدبخت استنبلیطیه بوده است و بنیینه دختر المشهور بطن او بوجود آمده و شرح حال

مثل اسماء



بیشینه بعد با بیاید و اعتماد چون در ادبیات مهارتی داشته است هاری حاصل نمود ذات اعراب است  
 در مسامرات شیخ محی الدین بن عربی اعرابیه را از زبان باده بجز نوشته و خدیجه بنت عبد الوهاب بن هبیه القدر کویم  
 یکی از خلفای بنی عباس با اعرابیه عاشق شد و او را در جباله کلح خود در آورده اما هوای دار الخلافه او را مناسب  
 نیامد و زندگانی حصاره را پسند نکرد و هر روز ضعف و مهزال او زیاد شده و غمگینی فراوان داشت و گفت و مکرر بود روزی  
 خلیفه از او سوال کرد که چرا این شایستی و لبست بجزده آسان میشود و خود را مشغول بنداری و روزی روزی در روز  
 میثوی اعرابیه گفت مرا بصره با و خیمه های صحرائینان و شیری که شبانان میدوشند و صدای انار جات  
 میل مفرطی است خلیفه در آخر نقطه شمر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان که در آنجا  
 خود را در حوالی قصر چرادهند و آن قصر را معشوق نامید و اعرابیه را در آن ساکن ساخت اعرابیه چون وضعی  
 شبیه بوطن اصلی خود دید زیاده متاثر گردیده و یاد بخدا و راهبیه افشرد و محزون ساخت و وزی خلیفه  
 سنانی بقصر معشوق رفته دید اعرابیه بگریه و زاری مشغولست و این ابیات می خواند بدیت

وما ذنب اعرابیه قد فت بها	صوف النوی من حیث لم تک ظنت
تمت االیب الرعاة و خبیمة	بنجد فلا یقضی لها ما تمتت
اذا ذکرت ماء العذیب طیبه	و برد حصاة آخر الکیل انت
لها انه عند العشاء و اننه	سحیر اولوا انتاه لجننت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقتی حاصل کرده با اعرابیه گفت غم مخور که بر او خود نایل شدی و در نکاح من باش  
 و نیز در قوم و تسمیه خود رو و او را با جمله اسباب و اثاث البیتی که در قصر معشوق بود بوطن خود فرستاد و بعد  
 هر وقت بشکار میرفت با اعرابیه ملاقات میکرد اما ابیاتی که از اعرابیه نقل شده است بیت ان بالغیر عربی  
 در دیوان شوب نقیس عامری مسطور است و مضمون بیت چهارمی را اشارت به باران افزوده است و نظیر  
 داستان اعرابیه بعد با بیاید اما مره بنت خزرج از زنگهای عرب است که در نظم شعر مهارتی داشته  
 و ابیات ذیل را در مدح اسود بن قنان که از جوانمردان عرب است برشته نظم کشیده بدیت

اذا شئت ان تلقی فتی لو وزنته	بکل معذی و کل میان
و فی بها فضلا وجودا و سودا	و زیافذک الاسود بزفتان
فتی لایری فی ساحر الارض مثله	لیوم ضرب اب و لیوم طعان

محی الدین اعرابی در مسامرات از قول وهب یا از محمد بن ناحیه الرضائی حکایت کرده گوید من در ایام خلافت  
 الواثق بابتد بواسطه مالیات مضرتهم شدم و خلیفه جدا جستجوی من بود و مرا طلب میکرد بنا برین من ششتم  
 در مسافه و سایر اماکن نزدیکت بوطن خود بمانم تا چار بصره اذانتهم و در براری میباشتم که جو امر وی کریم  
 الطبع را بچنگ آرم و در پناه او چند گاهی بایمی بسر برم در اشای گردش خندیمه دیدم بطرف هفت  
 ششم در جلو چادری مزرانی دیدم بر زمین نصب کرده و افسار مادیانی بران بسته اند اصل چادر شده و سلا  
 کردم خوانونی از ورای پرده جواب سلام داد و گفت اطمن با حضری فتم مناخ الضیفان تو ان القدر  
 و محدک الشفر پس ازین گفته حرفهای ساحت آینه میان آورد و بر حسب قدم من پرداخت و با ستراحت  
 و اطمینان امر کردم من کفتم و انی لطمئن المطلوب و یا من المرغوب من دون ان یا وی الی جمل العصمه و ما من و  
 منفرع من بعد فلما بیخون السلطان طالبه و انخوف غالبه آن خاتون چون کلمات مرا شنید دانست که مرا  
 تشویش خاطر است و از خلیفه بجهتی خائفت مسم بر من رحمت آورد و گفت لقد ترجم لسانک عن ذنب کبیر  
 و قلب صغیر یعنی همانا زبان تو از کناسی بزرگ و دلی خوردن زجالی کرد و البته مرکب خطائی شده و از ان  
 دولت را بر اسی است پس از ان <sup>گفت</sup> و ایم الله لقد خللت بغناء جبل لا یضام لبقائه احد و لا یجمع بسا حقه  
 کبد هذا السود بن فنان احواله کعب و اعمامه شیبان صعلوک ایچی فی زباله و سید عظمی فعاله صدوق بجو  
 و قود النار خلاصه باین عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن فنان است که امامت بنت خریج  
 او را بایات مسطور در فوق وصف و مدح نموده است امامت بنت ابی العاص دختر ابی العاص  
 بن الریح بن عبدالغری است و ابوالعاص شرف و امامی حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف و  
 شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه که از ابی العاص و زینب بوجود آمده نواده دختری نبی کریم  
 صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان او را دوست میداشت  
 که گاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد و با بجمده حضرت صدیق طاهر و فاطمه سلام الله علیها که  
 خاله امامه بودند بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را بزنی  
 اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنا بر این بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را ترجیح  
 کرده بعد از شهادت آنحضرت مشارالیهام بقیه بن نوفل شوهر نمود و بر او ایتم امامه قبل از آنکه در جباله نکاح  
 امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است امامه المریدیه امامه با امامه از نساء صحابه است

فی حاله و نذره

و مرید اسم قبیله او همیشه در نظم اشعار دستی داشته از جمله دو شعر مسطور در ذیل در کشته شدن ابو عفاک  
بیودی گفته و ابو عفاک مردی منافق و یکصد و بیست سال عمر داشت و از خباثت اعمال و دشمنی  
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خود داری میگرد و سالم بن عمیر از صحابه او را قبل رسانید و امامه مریدیه گفت

تکذیب بینا لله والمرء احمداً جبال حینفاخر الذهر طعنه	لعمر الذی امتاک اذ بنس ما یمنی اباعفاک خذها علی کبر السن
---	---

صاحب کتاب مواهب لدنیة گوید شش نفر زن صحابه دیگر با اسم امامه مستقاما بوده و آنکه یکی از آنها امامه  
دختر حضرت حمزه است امته القمه زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مهارتی داشته و  
در الهیات سخن بسکینه دیوان مرتب دارد و معروف بصدقته امته القمه شبا چه در اشعار خود صدقه  
تخلص کرده و در حال محاصره سلطان محمد خان رابع و دختر قاسمی زاده بوده و در سال هزار و صد و پانزده

در کشته عتین مسطور در ذیل از شایع افکار است بلکه مرثب صبحه کن نالان ایدن سن سین بنی اقاب حسکه حیران ایدن سن سین بنی	هفته کچم کو کیمه همان ایدن سن سین بنی دست تدبیر ایلیمه چاک اولسونی دامان فراق امته ابحلیل از صلیحی زنان عرب و دوارک
---	---

مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند ارباب سلوک و صلاح معاصرو  
وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند اخر الامر دفع خلاف را اقرار دادند  
که از امته ابحلیل بمعنی را سوال کنند مشار الیه در جواب انها گفت ولی است که در بران بحق مشغول  
باشد و از یاد خلق منصرف و مطلقاً تعلقی بدینیا و زخارف ان نداشته باشد و آنی از خدا بغیر نبرد ازد  
امته ابحلیل پس ازین تقریر و تحقیق حال ولی و معنی ولایت یکی از آنها را و کرد و گفت هر کس یکی از شما گوید  
شخصی را اولیا بوده است که وقتی از حق بجز دیگر اشتغال داشته باور ننماید و بدانید که دروغ گفته است  
امته الخالق دختر عبد اللطیف بن صدقه بن عوص المنادی لعقی است که از محدثه های معروفه

بشمار میاید ولادت او در مشهد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین حسن علی پیر الف بنت  
ابجمال که پیش ذکر او شد حاضر میشده و قدری از مسند احمدی و بحم صغیر طبرانی را بر او قرائت کرده نیز  
از سیره ابن هشام کسب فواید نموده اکثر محدثین با و اجازه داده اند اقبسته بن مالک و منهاج العیاش  
را از برداشته و مینوشته است عمری طولانی کرده و از اساتید محدثین بعد از آنها نقل روایت میکرده

در سال نصد و بیست و هجری در سیم ماه ذی القعدة در گذشته است از برترجیهای امه الخالق انکه از اشیاخ سیوطی میباشد و مشارالیه در کتاب منجم ذکری از و نمود و آیات حائیه را از او ثبت کرده امه العزیز شریفیه زنی بوده است اندلسی که در شعر و ابیات مهارتی داشتیم دو بیت مسطور در ذیل که از ابیات رائقه میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در تفریح الطیب باین نسبت داده شده

لحاظکم تجرحنا فی الحشا	ولحظنا یجر حکم فی الخدود
جرح یجرح فاجعلوا ذابدا	فما الذی اوجب جرح الصدود

اما در سایر کتب ادبیه حتی در کتاب شرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون دو بیت مسطور با هم و دختر المستکفی معشوقه ابن زیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب مثنی مزبورین گفته است

اوجیه منی یاسید منی	جرح یجرح لیسر فیہ الجود
وانت فیما قلت مدح	فاین ما قلت واین الشهود

اقم ابان نیز بنحیه سیرش مزاحم بن عمر و شاعری بوده است قادر و اتم ابان نیز در طبع شعر و فصاحت بسیار دارای مهارتی و افزون از شاعر معروفه او ابیاتی است که بعد از قتل سپر خود گفته مبین انکه وقتی این همیشه شاعر مزاحم بن عمر را نزد زوجه خود دید کسی به بھلوی او زده او را بگفت ام این چه آگاه شده گفت

باهلی و مالی بل مجل عشرتی	قتیل نبی یم بغیر سلاح
فهل اقلتم بالسلاح ابن اختکم	فتظرفیه للشهود جراح
فلا تطعوا فی الصلح ما دمتم حیت	وما دام حیا مصعب و جناح
الم نقلوا ان الدواشر بیننا	تدور وان الطالبین شحاح

در بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن زیدون قاتل سپرش از اولای عامر بن تیمم است این بشیر بود و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت قرابت داشته پوشیده نباشد که قافیه بیت اول از ابیات مسطور در فوق را با قوافی بعد مناسبت درستی نیست و این عیب را علمای علم قافیه کفا گویند اگر چه بعضی از اشخاص کم بصیرت و قعی باین معایب نگذاشته و میگذارند اما هر جا که نظر این قوافی دیده شود شاعر بیوقوف شمرده میشود گویند و عمل شاعر آشنائی صاحب طبع و تعلیم داشته و قوافی اشعار او غالباً مغلوب بوده روزی بیت مسطور در ذیل را نظم کرده بدعلیل عرضه داشت

از کتب محفوظات خانها مراد الله امرامه  
اذا اراد الله ان یقل و یجمع  
و کان من عقل و سمع  
امم از نیر و اعصاب  
و سله من عقل  
حقه اذا انقذ  
رد الیه عقله

ان ذالک شدید لیس یخبر الفرار و یخامز کان لا یستحق من ذل الخازن

و عمل گفت بر او این شعر قافیه نذار و زیر که در مصرع اول وی راء است و در ثانی زاء متشاعر گفت روی  
 مصرع ثانی زانقطه نکذار درست میشود و عمل گفت بسیار خوب اما بعلاوه آخر مصرع اول مرفوع و ثانی  
 مجرور است و این نیز عیب خواهد بود متشاعر گفت تو عجب مرد احمق هستی چه لازم است اعراب کنی  
 تا رفع و جر آن معلوم شود و این لطیفه در اوقیانوس مسطور است اتم امین مادر اسامه بن زید  
 و دایه حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام امین از صحابه  
 بشمار میآید و جلالت قدر او معلومست و محتاج بیان نیست اسم ام امین بر که و دختر ثعلبه و در اصل  
 از خواری حبشیه جناب عبداللہ پدر فرخنده کوهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجه عبید ابی  
 بوده چون اول سپری که از یمن او بوجود آمده موسوم بامین شده و او را ام امین گفته اند بعضی هم او را  
 اتم الطباء نیز گفته اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارث که او را  
 بخدیجه بخشیده بودند بعد از عبید اتم امین را بزنی بزید بن حارث دادند و اسامه بن زید از وجود یافت  
 برخی گویند اتم امین را جناب عبداللہ ازاد کرده و جماعتی بر اینند که او ازاد کرده حضرت رسول  
 است وقتی آمنه و سب بعزم ملاقات ابن خال خود غزیمت مدینه منوره نمود و در معاودت  
 در محل موسوم به ابواء بدار بقاء ارتحال فرمود و از آنجا نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا  
 بر این ان بزرگوار میفرمایند اتم امین اتمی بعد اتمی و مشارک همی را کمالاً حرمت در عایت میفرموده اند  
 و مخصوصاً بیدین او شریف میرده اند اتم امین هنگام رحلت سید انبیاء ص در قید حیات بود و زید  
 الوصف در آن هنگام گریه و زاری می نمود از جهت بیقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر  
 یخیز نبودم و میدانستم که آن بزرگوار بدار بقاء عازم است گریه من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه  
 بخانه ما نازل میشد اتم ایوب انصاری زوجه ابویوب انصاری است که از مشاهیر  
 صحابه میباشد و دختر قیس بن عمر بن امرء القیس خزرجی است از جماعت انصار که ایشانرا امویین  
 اهل مدینه گفته اند ابویوب در زمان معاویه باسلامبول بعزم غزافه و در آنجا مرض اسهال در  
 گذشت و بقعه ابویوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در صحیفه الانبیا  
 مسطور است که از دیرگاہی علیویان انسرزمین هنگام استسقا بدان بقعه میرفته و دعا میخواندند

جلالت شان ابویوب همین بس که چون حضرت نبوی صلی الله علیه و آله بمنوره هجرت فرمودند در خانه ابویوب منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانه حضرت بنا شد ابویوب گفته است خانه ما در طبقه بود و شما فوقانی چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه شرف ورود فرمودند در طبقه تحتانی منزل نمودند شب که شد ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت مبطوحی الهی است بنا برین از ادب دور است که حضرت در طبقه تحتانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را همسر خود اتم ابویوب گفتم و او تصدیق من کرد و تا صبح ازین بیدار خواب رفتم و بسیار متعجب و پریشان خاطر بودیم صبح بجهنور بر نور حضرت پیغمبر شرف حبه شرح خیال ولی خوابی شب را عرضه داشتم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرموده از طبقه زیرین به بالا شریف فرمایا کردید اتم البنین بنت عبد العزیز دختر عبد العزیز اموی و زوجه ولید بن عبد الملک بوده و بصلوات رسد او معروف و بوصف ذکا و رشاد موصوف بشما قائم و روز با صائم در بذل خیرات و شب بترت جابد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بند و برده آزاد میکرد و هر روز خاطر آسوده شاد می نمود و علاوه فصاحت بیان و طلاقت لسان مشهور است روزی عذره معشوقه کثیر شاعر معروف عرب نزد او آمده بود و از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

عذره ممتول معنی غریبه	قضى كل ذي من فوقي غریبه
معنوم میشود تو چیزی با او وعده کرده و در ادای	ان مما طله و مسامحه نموده که از مطال تو شکو میگوید گفت بی بوشه با او وعده کرده ام و از وفای این وعده

ابا دارم اتم البنین گفت او را از انظار بیرون آرند و آن بگردن من پس از آن اتم البنین ازین گفته پشیمان شد و بکفاره آنخرف چهل غلام آزاد کرد و بارها میگفت کاش من زبان ندا شتم و اینکلمه را بر زبان میآوردم و عجب اینست که با این ورع و عفت در کتاب آغانی و فواته الوفيات در ترجمه حال عبد الرحمن بن اسمعيل شاعر مشهور به وضاح همین چیزی بام البنین نسبت داده اند و ان نسبت که در سالی مشار لهیج زیارت بیت اتم الاحرام رفت ولید بن عبد الملک شعری عطر اعلام و غدغن نمود که در اینفر از اتم البنین و کثیرانی که با او همراه اند و حتی گویند و در اشعار نامی از هفت نبرد و در اینباب تاکید کنید نمود چون ام البنین بلکه فرموده بر بنایش اندام خود پرداخت و بیکر خود را مطلق نظر با ساخت تا او با و شعر ابوصف او پروازند و قصاید و قطعات در اوصاف او سازند و مخصوصا بوضاح همین مغبون گردید و با او و کثیر پیغام داد که در قطعات خود از او ذکری نایند و پستی آریند کثیر از ولید تبرید و از اتم البنین چیزی نگفت بلکه شعری چند

نام غاضبه جاریه ام البنین نظم کرد اما و ضاح همین خرم را بر کنار هفتاد و صراحت گفت شعر  
صدح البین والتفرقت لى | او تولت ام البنین بلبه

ولید این بیت شنید و قبل وضاح همین فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسم حج ام البنین وضاح همین را  
دعوت کرد و او در صندوقی رفت و صندوق را برای ولید برد و پس از چندی بمطلب اسکندر  
شده وضاح همین معتدل کردید اما وجه اینکه عبد الرحمن بن اسمعيل را وضاح همین گفته اند منیت که سپید  
و مینی بوده و جمالی بحال داشته که سید او و مقنع الکنزی از طرف خوب روی همیشه از اصابعین اندیشه نموده  
و بروقت قصد مجلس و محفل میکردند نقاب میان دستنداراد گفته ابو الفرج و این خلکان مشاجره منیت  
اما کثیر را میدانیم که قصیر القامه و کریم نظر بوده و اگر گفته مشار لهیما صحیح است و ام البنین بکثیر و وضاح  
همین رعیتی نموده و پیغامی داده باید بگوئیم از خواهان بحال شده و اینرا مفتون جمال و تداغم علی کل  
ام البنین بنت خراب الکلابیه زوجه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و آنحضرت پس از  
صدیقه طاهره سلام الله علیها اولی زنی را که بمزاجت و بیسراختیار فرمودند او بود و چهار پسر امیر المؤمنین  
یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کتاب مستطاب حضرت ابی عبد الله  
بحسین علیه آلاف التحية و الشفاء بدرجه رفیعه شهادت فایز گردیدند ام البنین کنیه ام ولد ی از جواری  
حضرت امام همام موسی کاظم علیه السلام بوده این ام البنین روی یا سمانه نام داشته و حضرت علی بن موسی الرضا  
از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی کاظم او را بوالده مظهره خود حمیده بخشیده بودند و ذکر حمیده در حدیث خابیه  
ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن کل آدمیان سرشته شده و میرقی را گویند که  
دسته جات عساکر دارند و عبد الرؤف المناوی در کتاب کوحک خود که مونسوم بعباد البلاغه مشایخ  
ایند و معنی را ذکر کرده بلکه گویند شعری که در ذیل نکاشته میشود و ام البنین در معنی سرق دارد و مصنف  
بام بنین مرجعه الیه | و ما ولدت و ما حلت جنینا

ام جغت از زمان انصار و از قبایله بنی خطمه بوده و بعفت و صلاح و درایت و عقل استقامت  
داشت و احوصل این مجد الانصاری از شعرای اسلام بناحق در حق او این شعر گفته است  
لقد منعت معروفها ام جعفر | و انی الی معروفها لفقیر  
گویند روزی ام جعفر نزد احوصل آمده گفت فتمت کوسفندان مرابده احوصل گفت من از تو چیزی

پدر شرف نام

نگرفته ام و ترا می شناسم مشارالیه اصرار و احوص انکار کرد و قسم خورد که معرفتی بجال تو ندارم ام جعفر گفت ای  
 دشمن حسد اگر مرا می شناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میبری و میگوئی من با تم جعفر اینطور گفتم و ام جعفر بنظر  
 بمن جواب داد اینک من همان ام جعفرم با جمله ام جعفر در محضر عامه احوص را شمرسار و خود را بری  
 الذمه کرد ام جمیل بنا بر قول ابوالفضل میدانی از اقوام ابی بربره و بوفاد و عرب مشهور و مثل است  
 که او فی من ام جمیل سلب شهرت او اینکه شخصی موسوم بضرار بن الخطاب بمشاوره ام جمیل او را از شهر  
 دشمنان حفظ کرد و گمان نمیداد که او برادری خلیفه ثانی است چه این واقعه در همان مان بود وقتی در مدینه منوره  
 نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبر داشت گفت بمن قدر که با من برادر دینی و از غازیان است از جمایت و مهر با من  
 که با و کرده ممنون میباشم و از اینجا که ام جمیل از ابنای سبیل بود خلیفه از بیت المال چیزی با و عطا نموده او را  
 معاودت داد بنا بر مسطورات ابن اثیر ام جمیل کنیه بهشت نوزن صحابه است که یکی از آنها فاطمه بنت الخطاب  
 خواهر عمر سیدنا و زوجه ابی لهب که در حق او حمله اغلب گفته شده نیز همین کنیه را دارا بوده و ام جمیل از  
 شاه مشوره بصره است که در خلافت خلیفه ثانی مغیره بن شعبه و ابی بصره بخالطت با او مشورت و از  
 منصب خود معزول گردید و برین ریه موسی بن لبیب ابو بکره اشقی صحابی و برادران امی او زیاد بن ابی  
 و نافع بن کلهبه و شبل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرایط مقرره نبود منصرف  
 از رسم معاف گردید و شرح این واقعه در تواریخ مذکور است ام حبیبیه بنت ابی سفیان از زوجه  
 حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی موسوم بعبدالله بن  
 حجن او را بزنی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام مشرف اسلام مشرف گردیدند و بجهت که بجز نگاه  
 اولیه مسلمین بود مهاجرت نمودند و در اینجا حبیبیه دختر عبدالله از او بوجود آمد و او را ام حبیبیه گفتند  
 و اسم او را به بود عبدالله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجه خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبیه  
 قبول نکرد و عبدالله بدین جدید خود در حبشه در گذشت و ام حبیبیه بواسطه ثبات دین اسلام بمکه  
 رسول اکرم منقحر گردید و تقصیل این جمال بعد از فوت عبدالله ام حبیبیه در حبشه غریب و تنگمانند و بنا بر نجاست  
 و شانی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجری آگاه بودند در سال پنجم  
 هجرت که بلوک اطراف سفر امانور و انحراف از لجنست خود مستحضر میفرمودند عمر بن امیه القحطری با نامه نزد  
 اصحابه بن بحر سلطان حبشه فرستادند و ضمناً سفارش فرمودند که سلطان مشارالیه ام حبیبیه در حال



نکاح حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ در آورد چون نامه حضرت بسطان جده رسید در حضور حضرت طیار قبول  
اسلام کرد و امر تزویج ام حبیبیه را انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهار صد درهم از طرف حضرت با ام حبیبیه  
داود شد و ام حبیبیه را با سایر مهاجرین اسلام در دو سفینه بعربستان فرستاد از خود ام حبیبیه منقولست که گفته است  
در حبش بودم و از جانی خبر دادم روزی جاریه نجاشی ستماء با برهه آمده مژده داد که نجاشی از جانب پیغمبر  
مأمور و وکیلست که نوران را وجبت آنحضرت سیر کند سازد من بختیست سرور شده دو دست بند نقره که  
در دست داشتم با حلقه های نقره انگشتان خود میزد کالی با و دادم با بجز ام حبیبیه را درین صلابتی بوده گویند  
قبل از فتح مکه منکایسکه پدرش ابوسفیان برای تجدید عهد قریش با قبیلہ بنی خزاعه و رفع تعذبات و تقویت

عهد آنها بدین منوره آمده بود بجای حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ رفت که با دختر خود ام حبیبیه ملاقات  
نماید و در آنجا خواست که در فراش حضرت بشیند ام حبیبیه بدون هیچ ملاحظه او را منع کرد و گفت  
تو مشرک هستی و در این فراش نمیشوای قدم گذاشت ام حسان در فحاشات الانس ام حسان را دارای مقام  
ولایت نوشته این زن از ابالی کوفه و بزد و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان معروف بوده با  
سفیان ثوری معاصر و سفیان زیارت او میرفته روزی با ثا ش لهبت ام حسان رسیدگی کرده جز کهنه  
حصیری نیافت باو گفت اگر پیر عم خود چیری بنویسی از نور عایتی خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان اینچنین  
قدر ترا نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا میخواهم نمایم تا چه رسد از مخلوقی ضعیف  
و میخواهم آنی بر من بگذرد که جز بیا د خدا باشم یکمقر زن صحابه هم مکنی تا ام حسان بشنید ام حکیم  
البیضاء دختر عبدالمطلب و عمه حضرت رسالت پناهی آید باشد بواسطه لغوست بدن  
او را بیضا و قبه الدیاج می گفته اند در نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات ذیل را در مرثیه پدرش انشا کرده

وبکی ذالندی و المکرمات  
بدمع من دموعها طلات  
ابان الخریتیا الفرات  
کریم الحیم محمود الحیات  
وعینا فی التین المحلات  
تروق له عیون الناظرات

الایاعین جودی و استهل  
الایاعین و یحک اسعدنی  
وبکی خیر مزرک المطایا  
طویل الباع شبته ذی المعالی  
وصولا للقرابة هبر دنیا  
ولیثاحین تشیر العوائی

عقید بنی کنانة والمرحی  
ومفرغها اذا ما هاج هيج  
فیکبه ولا تشی لحزن

اذما الدهر اقبل بالهنات  
بداهية وخصم المعضلات  
وابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیته زنی صحابیة و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای به  
قریش بوده و حیرتی که بقنطرة ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز و قسنت منسوب  
بشار لهما میباشد ام حکیم المخزومیته ابتدا در مزاجت سپهر عوی خود عکرمته بن ابی جهل بود در یوم فتح مکة  
قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول ۴۰ امان گرفت اما عکرمه از آنجا که عداوتی بخت  
با دین اسلام داشت چون مکة فتح شد سمیت مین گریخت زوجه اش ام حکیم از عقب او رفته در ساهل  
مین در وقتی که میخواست بکشتی نشیند باورسید گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان  
آورد و ام و او را مر اجعت داد و بجنور حضرت نبوی ۳ شرف ساخت و سبب قبول اسلام او  
گردید و عکرمه در غرود یرموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود نامزد گردید و  
در آن اوان و قده اجنادین پیش آمد و خالد منکوحة خود را همراه برداشته و زفاف را بعرض راه  
قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمود خالد خواست عمل زفاف را با انجام رساند ام حکیم گفت  
خوبست بعد از پراکنده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید  
گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من در اینجا مقتول شوم بنا بر این ام حکیم موافقت رای خالد  
نمود و درهما بخا در نزدیکی حبر خمیه بر پا کرده زفاف بعمل آمد و بدیجبت حبر مذکور معروف بقنطرة  
ام حکیم گردید با بجمله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد  
و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آن روز ام حکیم المخزومیته با ستون خمیة گفت نقره و شمشیر  
مقتول ساخت ام حکیم الواصله بنا بر مسطورات صاحب آغانی ام حکیم الواصله زوجة  
عبد العزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال حسن و جمال را با هم وصل  
کرده معروف بو اصله شد و دختر او زینب الواصله را نیز الواصله بن الواصله گفته اند چنانکه ذکر آن  
در محل خود بیاید عقد مزاجت ام حکیم و اصله با عبد العزیز در حیات و حضور جدا و عبد الملک بن  
مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف جبر و عدتی بن رفاع بر حسب دعوت حضور

بهرسایند و شعر باد تشنیت و تبریک انیمرا و جت بنظم آوردند و ده هزار درهم صلح گرفتند و نیز صاحب  
آغالی گوید اقم حکیم الواصله شرب خمر معتاد بوده و قرح کراختی داشت که با آن شراب می آشامید  
و کاس ام حکیم نزد او با مشهور و از شتا و شقال طلا ترتیب یافته و اشعاری در باب این کاس گفته اند  
که در حدیث نزد مسلم آغالی مسطور و از آنجمله است ابیات ذیل که از ولید بن یزید پیشبانی است

علا فی بعاتقات الکروم	و اسقیانی بکاس ام حکیم
اهل الشرب المدا مة صرفا	فاناء من الزجاج عظیم

و پنج نفر زن صحابیة دیگر با این اسم نامیده شده اند اقم خارجة دو نفر زن صحابیة با این اسم  
معروف بوده اند و اقم خارجة زنی بوده است از نساء معروفه غرب در زمان جاهلیت که نکارش  
حال او از ما سخن فیه خارج است بمینقدر برای رفع التباس گوئیم این اقم خارجة چون بزودی آسانی  
قبول نکاح بر مردی نموده نکاح او ضرب امثل شده در بهرامری که زود و آسان صورت پذیر میگردد و  
میگفته اند اسمع من نکاح اقم خارجة پس مثبته نمائند که اقم خارجة جاهلیة و ضوع مثل است لا غیر با اقم  
انخیار این زن زوجه ابو انجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید (انا ابو انجم و شری شعر

چون در حق زوجه خود گفته است شعر	قد اصبت اقم انخیار تدعی
على ذنبا كله لم اصنع	و ایشعر در شواهد تلخیص ایراد شده بمینقدر لازم

بود از اقم انخیار ذکر شود اقم انخیر البغدادیة از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف  
بجمال النساء بوده و در بغداد زندگانی مینموده از معارف علمای زمان خود که تبحری کامل داشته اند  
و بافاقت و تدیس طلبه علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو المنظر الکاغذی و شجاع الحربی را دیده بطور  
استماع اخذ علم حدیث نموده بعد با انتشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عساکر و قاسم  
لقی الدین سلیمان و ابن سعدة و ابن شحنة و فاطمة بنت سلیمان و جماعت دیگر از مشجرین از مشارکها  
اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بکس مظهر رفته و حج نموده  
در سال شصده و چهل هجری در گذشته است اقم انخیر طیب اکهریش زنی است تابعیه از  
اهل کوفه معروف بزکا و در سخن سرائی قادر و توانا در ک حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را نمود  
ولی با اصحاب معاصر بوده در او ان عرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفدار

میکرده در کتب محاضرات درجائی که از علم معاویة سخن میگویند حکایتی ازین اتم اخیر نقل مینمایند و اینست که معاویة مکتوبی بوالی کوفه نوشت باین مضمون که اتم اخیر دختر بر سرش را نزد من فرست تا از وضع رفتار و سلوک تو در کوفه آواز سوال کنم و اگر از تو خیر گوید تو اجزد هم و اگر شر بجز از سالم چون مکتوب معاویة بوالی رسید بجانم اتم اخیر رفت و برای او بجانم اتم اخیر گفت من از راه اطاعت معاویة خارج نشده ام و راه خلایق زرفته بجهان منبجیم و دروغ نمیکوم من خود زیاده میل داشتم که برای عرض بعضی معاویة را ملاقات کنم با بجمه اتم اخیر غمیت نمود و والی او را مشایعت کرده گفت ای اتم اخیر متعجبمانطور که نوشته رفتار از تو جو یا خواهد شد و طوریکه تو اظهار کنی از خوب و بد مرا اجز خواهد داد توجه در حق من خواهی گفت اتم اخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که در باره من نموده بد نخواهم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت اتم اخیر با سایش و رحمت طی مسافت نمود تا بدر خلافت رسید و معاویة او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که ندما و اصحاب حاضر بودند اتم اخیر را احضار کرد اتم اخیر حضور بهم رسانیده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته معاویة گفت علیک السلام یا اتم اخیر آیا در عرض راه بتو خوش گذشت و آسود بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و سلامت و خوشی باین ساحت عزت رسیدم معاویة گفت ای اتم اخیر بواسطه حسن نیت خود بر تو دست یافته ام حالاً باید حرفهای که در رقعہ صفین و قتل عمار بن یاسر میگفتی باز گویی اتم اخیر گفت چون بعد از آن روز آن گفته بار آمدن کرده ام از خاطر مرفته است و آن روز هم بعزت صدمه و ضحرتی که بدان دوچار بودم آن حرفها بر زبان آوردم اکنون گفتن اینها بی اثر است اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نمایم معاویة رو باهل مجلس کرده گفت از شما کدام حرفهای امروز اتم اخیر را بخاطر داریم که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را بخاطر دارم معاویة گفت بگو تا بشنوم گفت من اتم اخیر را دیدم سوار شتری بود و تا زیاده بدست داشت و میگفت ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم باری تعالی برای شما راه را آشکارا نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده در ظلمت جهل و انکداز شده و عقل را بر شما دیده و آن حکاشته خدا شما را رحمت کند کجا میرود یا از امیر المؤمنین علی فرامیکنید یا از قتال سبک بریزید یا از اسلام اعراض مینمایند نشیند و اید خدا تعالی فرموده است و لنبلونکم حتی نقول

المجاهدين منكم الصابرين بعد ازان سرهميان بلند کرده گفت اللهم قد عمل الصبر ضعف اليقين وبديك  
يا رب انقذ القلوب فاجمع اللهم بها الكلمة على التقوى والغبين قلوب على الهدى

پس از اين دعا امم اخير بگفت چندانکه حضرت امير المؤمنين علي را بقتال با نو تخرين ميگردم معاويه بعد از اين  
اين كلمات گفت يا امم اخير از انجرف مقصدی نداشته جز اينکه خواسته مرا بکشتن و هي پس اگر من تو را بقتل  
رسانم بر من ايرادي نيت امم اخير گفت مرا اندوهي نيت و کسی مرا خواهد کشت که بسبب شقاوت او من  
بعا دني فايز گردد معاويه گفت يا کثيرة الفضول در حق عثمان چه ميگويي امم اخير گفت من در حق عثمان  
چه گويم مسلمين او را خليفه کردند پس ازان با هم ميل شدند و او را بقتل رسانيدند معاويه گفت آيا در حق عثمان  
يعني قدر مدح تو کافي خواهد بود امم اخير گفت شهد الله که من با انجرف نقضی از برای عثمان در نظر نداشتم چه عثمان  
سابق انجرات و در روز جزاء ربيع الدر جاست معاويه گفت در حق طلحه چه ميگويي گفت حضرت رسول  
او را بجهت بشارت داده پرسيد در حق پر چه ميگويي گفت در حق خاله زاده حضرت رسول چه تو نم  
گفت او را هم با حضرت بجهت مرده داده اند انکا و امم اخير گفت اي معاويه ترا بخداي معال قسم  
ميدهم که مرا از اين سوالها معاف دار قریش از علم تو سخنها ميگويند معاويه گفت ترا معاف کردم بخشيم  
بعد ازان با وجوايز و عطا ياداده مرض نمود که معاودت نمايد امم اخير نيت صخره را در ابوبکر صديق  
و از صحباي نيت اسم او سلمي بوده و عمر زيادي نموده از ابوقحافه و ابوبکر ميراث برده گویند چون ابوبکر متوفى  
شد امم اخير او را در غوش گرفته ببيت عتيق که خانه کعبه باشد برود و دعا کرده گفت يا رب اعشق هذا  
من الموت و طول زندگاني ابوبکر را از خدا خواست رکنی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار بسخن در آمد  
این رجزه را خواند يا امتر الرحمن بالتحقيق فزت بحمل الولد العتيق

يعرف في التوراة بالصديق اشخاصی که در اینجا حضور داشته اند اين جوزه را

شنيدند و یکی از وجوهی که ملقب بودن ابوبکر بعتيق نوشته اند همین حکايت است امم الدر داء رتني  
بوده است صحابه مسماة بخيره و شوهر او ابوالدرداء از زنها و اصحاب بشمار ميآيد امم الدر داء احاديث  
كثيره از حضرت رسول صلي الله عليه وآله و از شوهر خود شنیده و آن احاديث را حفظ و روايت نموده  
این كثير او را زني عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابوالدرداء را نيز عاقل و حكيم شمرده اند نامش عويمر  
ميباشد و حضرت رسول فرموده اند عويمر حكيم امت است منست چون شام فرغ شد ايتضاوت انجارا

باو دادند بنا بر اصح اقوال در سال سی و دو هجری در گذشته و در باب الضعيف دمشق مدفون گردیده و  
 بعضی گفته اند ابوالدرداء بدمیه طیبیه بازگشته و قبری که در اسکندریه است و مرقد ابوالدرداء میگویند منسوب به  
 ابوالدرداء دیگر است یا اصلاً قبر ابوالدرداء نام نیست و غیر ازین قبر قبور دیگر در اسلامبول است که منسوب  
 بصحابه میدانند لکن خبر مرقد ابویوسب باقی ثبوت نیوسته ابوالدرداء زوجه دیگر داشته که او نیز کنیا  
 باقم الدرداء بوده ولی نیزین را بعد از رحلت حضرت رسول ص در جهالت نکاح در آورده و در کن شرف  
 حضور حضرت رسول ص نموده است اقم الدرداء خیره را اقم الدرداء کبری میگویند و دختر ابی حدرداء  
 سلمه بوده و اقم الدرداء که بعد با بنی کحمت ابوالدرداء رسیده معروف بصغری شیباء و بحیمه نام  
 داشته است اقم رعله القشیری زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان  
 فصیح و امام مستغری او را از صحابیات دانسته و گفته اند روزی نیزین بحضور حضرت رسالت پناهی  
 آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله وبرکاته انا ذوات الخدود  
 و محال از البعول و مہتبات الاولاد و مہتبات المهاجرات و لا حظ لنا فی الجیش فعلنا شیئا  
 یقربنا الی الله عزوجل این عبارت رعله شبیه بیان و عرضی است که اسماء الانصاریه بحضور حضرت  
 رسول ص معروض داشته پیش در شرح حال اسماء انکاشه ایم و معنی ان است که ما زمان پرده نشین میباشیم  
 و در زیر حکم و فرمان شوهر بای خود مستقیم و با مورخانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیتها مشغولیم و از هر  
 و ثواب صحبای نبوی بهره ایم چیزی بمایا موزید که وسیله تقرب ما بجناب پروردگار گردد و سید انبیاء و مرید  
 شما زمان از ذکر خدا غافل مشوید و چشم خود را از دیدن ما محرم بیندید و طوری تکلم نکنید که بیکانه صدای شما  
 بشود ما جور و مشاب خواهیم بود در کتاب اصحابه مسطور است که بعد از ارتحال حضرت نبوی اقم رعله  
 القشیری حسنین علیهما السلام را در بر گرفته در کوچی بای مدینه می گشت و اشک میریخت چون بدر خانه حضرت

یاد ارفاطه المعور ساحتها

فاطمه رسید با سف تمام این بیت انشا و نمود  
هیبت لی خرناجیت من داد

اقم رومان زوجه خلیفه اول ابو بکر عیاش

و عایشه و عبد الرحمن از لطن اقم رومان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای این  
 شرف بزرگی دانسته اند در سال ششم هجرت وفات نموده است اقم سعید دختر عصام  
 حمیری و از زنانی اندلس است که دارای علوم ادبیه شده چون اشعری و سعید بوده در حرف کسین

ترجمه حال او بیاید و اتم سعه کنیه هفت نفر از صحابیان است که یکی از آنها مادر سعد بن معاذ است و او  
برای سپردن خود نوحه کرده و گفته است **ویل سعد سعدا ضرامه و جدا**

سعد بن مسددا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند کل ناسخه تکذب الا ام سعد و من  
در تبیین کوید من خصایص المصطفی ان یخین من شاء بما شاء اتم سلمه از زوجات مطهرات

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر ابی اتمیه بن المغیره المخزومیه بیاشد اتم سلمه را ابتدا ابوسلمه بن  
عبد الاسد المخزومی تزویج نموده و فرزند ی آورده که او را سلمه نام نهاده اند لهذا اتم سلمه بن کنیه کنایه

گردیده و از آنجا که دارای فصاحت بیان و فصاحت عقل بوده بعد از آنکه شرف مناسحت سیند  
انام علیه الصلوة و السلام شرف شد سیصد و هفتاد و هشت حدیث از آنحضرت فرا گرفته حفظ  
و روایت نمود در قدرت خلافت عثمان اتم سلمه عبارت مسطور در ذیل او را پس داده و بصیحت

کرده یاننی مالی اری رعیتک عنک نافرین و عز جناحک نافرین لا تعف  
طریقا کان رسول الله صلی الله علیه و آله یوم یخیرها و لا یقتدح یزید کان علیه السلام اکتاه و نوح

حیث توخى صاحبك فانها تکال امریکما الامرتک و لم یظلمها هذا حق اموی قضیتک لیک و ان علیک حق  
یعنی ای سپر کن من سبب صیبت که رعایای ترا از تو مستغرق و از زیر بال تو خارج می نمیم راهی را که حضرت

رسول صلی الله علیه و آله می پیوند محو کن و آنتی ترا که نیفر و ختمه بودند روشن نما و ما نظور که یاران تو ابو بکر و عمر رفتار کردند  
رفتار کن چه آنها امر را محکم داشتند و از راه نکر دیدند این حق مادری من بود که نسبت بر او اکر دم  
و حق تو است که اطاعت کنی و جوانی که عثمان با شکلمات داد در ضمن مثل معروف هو کابی الرند و

صلود الرند در مجمع الامثال مسطور است چون اتم سلمه عمزاده و لید صحابی سپر و لید بن مغیره بوده  
در مرثیه او این اشعار را نشاد نموده است

یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیر  
ضم الدسیعه ماجد لیسو المطلب لوتیر  
ام سلمه و دختر یحیی بن خالد و از قبیل بنی خزرج

مثال الولید بن الولید ابی الولید کفی العشر  
و مادر انس بن مالک است این زن از قانات صحابیات بشمار آمده و از ارباب درایت و دانش بوده  
شوهرا اول او مالک بن النضر که پدر انس باشد در ایام جاهلیت از او مکر شده و بشام رفته در آنجا درگذشت

و اتم سلیم مدنی پیشوهر زست بعد از آنکه شرف اسلام شرف شده بود از اهل قبیل او و ابطال  
عنه الفار

انصار ابو طلحه الضاری اور احواس کا رشتہ ابو طلحہ اگرچہ مروی غنی و معتبر ہو تا چون سنوز فیل  
 اسلام نہ کر دے و از مشرکین شمر دہ میشد انیمو صحت معتذر مینو د بنا بر این ام سلیم در جواب گفت من مثل تو  
 شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو بترانایم اما مانعی که در پیش است آنست که من مسلم و تو مشرک ای ملتفت  
 نیستی که خدائی را که پرستش مینمائی از زمین بیرون برود و بعد سوخته شود شرم نمیکنی که تخمه چوبی سجده میری منحن  
 در ابو طلحہ اثر کرد انصاف داد و مسلمان آمد و ام سلیم را تزویج نمود سنکا میک سید انبیاء ۳ بدین مینو  
 هجرت فرمودند و در منزل ابو ابوب جای گرفتند برکت از مسلمان بقدر وسع و استطاعت هدیه بخشیدند  
 تقدیم کردند و در آن زمان ام سلیم شکر است بود و چیزی نداشت که هدیه انجناب نماید چار سپر خود انش را  
 که دوازده ساله بود و بخدمت حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول اللہ این سپر را برای من  
 گذاری شما آورده ام قابل بخشش نیست اما خادم شما و فرزند منست دعائی در حق او فرماید حضرت  
 بنوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و ثمنول فیض و برکت دعا کردند و از اثر آن دعایش  
 یکصد و سی سال زندگانی کرد و بشاد فسرزند از او بوجود آمد که بمقتاد و بشت لغز سپر بود و فقط دو  
 دختر و اموال و کثرت انس نیز از اندازه حساب و تحدید بیرون شد و انس در خلافت عمر بصبر رفت  
 که مردم علم فقه آموزد و در سال بود و یکت بجزی در انجا بدار بقارفت ام سلیم خواهری داشت  
 کنایه بام حرام که او نیز در حضرت بنوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ  
 بعضی اوقات بخانه آنحضرت شریف میبردند و در او ان گرمی هوادر انخانه خواب قیلوله و استرحت  
 مینودند و حضرت بخواب قیلوله معاد بودند روزی در خانه ام حرام از خواب بیدار شد چشمش گشودند و چشم  
 و اہترازی فرمودند و بام حرام گفتند در عالم رویا بعضی از امت نماز دیدم مثل پادشاهان کہ بر روی  
 تخت قرار میگرفتند بجز آنحضرت (دریای سفید) سوار میشوند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول  
 اللہ دعا کنید کہ منجم با انجماعت باشم و در ان غزاه حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از انست خواهی  
 بود و این مرثوۃ فتح جزیرہ قبرس بود کہ پیمبر دادند با جمله چون خلافت عثمان رسید عسا کر اسلام بجز  
 و ترغیب معاویہ برای فتح جزیرہ قبرس حرکت کردند و ام حرام باشوہر خود عبادۃ بن الصامت  
 با آن اردو بہرہ شد چون با بخزیرہ داخل شدند ام حرام از مرکب افتاده راہ سہرای باقی گرفت و ام  
 سلیم بنت سحیم نیز زنی صحابۃ بودہ است ام عاصم ماد عمر بن عبدالعزیز از خلفای



بنی امیه است که بعد از صلاح مشهوری شب اکثر ارباب سیر اتم عاصم را دختر سپهر اتم عاصم سابق  
 الذکر دانند که نوازه عمر میشود و شیخ اکبر در مسامرات گوید اتم عاصم حنفیه قریه عم است گویند عمر در اتم  
 خلافت خود شبی در کویچه های مدینه منوره میکشید از درون خانه کشید مادری بدختری میگفت در پیش  
 آب داخل کن عمر دست کوش داد دید دختر با در میگوید بقلب کار زشتی است و عمر مارا از این قبیل کارها  
 منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود و عمر از کجی مطلع بر کار و کردار ما میشود و دختر تن در نما  
 جواب داد آیا باید در ظاهر بخلیفه اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رامی و استقامت  
 این دختر خوشنود شده او را در جمله نکاح سپهر خود عاصم در آورد و از او اتم عاصم مادر عمر بن عبد العزیز  
 بوجود آمد ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثل لبت حفصه من الرجال اتم عاصم گوید اتم  
 عاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این اتم عاصم در گذشت عبد العزیز اموی خواهر  
 او حفصه را بزنی گرفت اما چون حفصه دارای اخلاق اتم عاصم نبود و کسان عبد العزیز چندان از او  
 خوشوقت نبودند گفتند لبت حفصه من رجال اتم عاصم یعنی کاش نیز حفصه از عرق اتم عاصم نبود  
 اتم عباس بن ابی الفتح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بابتد فاطمی از  
 خلفای مصر رسیده مسی اتم عباس در مصر که در خط مقرر می فری از آن شده از آثار اتمین سبب  
 و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعد با خراب شده مقرر می میکند اتم عباس  
 زنی بود مغربیه ستمانه به بلاده و ابو الفدا اینوید بعد از ابو الفتح شخص معتری معروف بجادل  
 بن سالار اتم عباس را تزویج نمود و بوزارت الظاهر بابتد قابل آمد بعد از عباس سپهر شار الیهما  
 او را از این شبه محروم و خود وزیر شد پس اتم عباس اتم وزیر گردیده اتم حفصه فاطمه  
 بنت اسد مادر عقیل بن ابطالب است و ترجمه حال او بیاید و بیستی که در کتب خود در باب کان

مدتی

انت تکون مساجد ندیل	ذکر و ایرادینها از شار ایها میباشند
و این بیت را اتم عقیل در هنگام مشغول کردن عقیل	اذ انهت شمال بدیل
میخوانده است اتم العلاء دختر یوسف نام تاجرانندی بوده صاحب طبع و عالم با ادبیات مقارن	
سال پانصد هجری در شهر وادی بحاره نیربیه و بطنانت و فصاحت اشعار داشته در فوج الطیب	
اشعار مسطور در ذیل را با اسم اتم العلاء نوشته و او باین ابیات خاندانی را مدح گفته است	